

# دینی عقلانیت

## عقلانیت مدرن

### عقلانیت مدرن و تفاوت‌های آن با عقلانیت دینی

نبی‌الله ابراهیم زاده

کارشناس ارشد کلام اسلامی

#### عقلانیت مدرن و روشنفکران

نکته‌ای که طرح آن پیش از ورود در بحث ضرورت دارد، مسأله عقلانیت در نگرش برخی روشنفکران مسلمان داخلی است که از روی ناآگاهی یا غرض ورزی، عقلانیت دینی را مورد انکار قرار می‌دهند و در برابر، عقلانیت مدرن (عقل سکولاریزه شده) غربی را ترویج و تبلیغ می‌کنند. این نوع نگرش به عقل در حوزه تفکر اسلامی، از آنجا ناشی می‌شود که آنان اسلام را هرذیف مسیحیت تلقی کرده و عقل و علم را که همچون خون در پیکره اسلام جریان دارد، از آن جدا می‌پندارند!

توضیح آن که در دوران احیای اسلام و شکوفایی فرهنگ دینی - اسلامی که رهاورد شیرین انقلاب اسلامی است، و به رغم تهاجم گسترده علیه آن، زود است که جهانگیر شده و به بیداری جهانی و رنسانس دینی و فرهنگی تبدیل شود؛ زیرا شاهدیم که موجب گرایش روز افزون به دین، معنویت و خدا پرستی در سراسر جهان و به ویژه در خاستگاه اصلی «عقلانیت مدرن» غرب شده است، جای بسی تأسف از کسانی است که با این که در حوزه تفکر اسلامی رشد و نمو کرده و به پویایی و بالندگی تفکر دینی - اسلامی تا حدودی آگاهی دارند، اما باز بر طبل «عقلانیت مدرن» می‌کوبند و دین و عقل

سکولار شده، (آن هم در حد افراطی اش) را تبلیغ و ترویج می‌کنند و بر رسمیت بخشی تفکر منسوخ و منحل «سکولاریسم»، «اومانیزم»، «لیبرالیسم» و مانند آن در جامعه دینی - اسلامی ما اصرار می‌ورزند.

این، خواسته یا ناخواسته همسویی با حامیان واقعی سکولاریسم و همه ایسم‌های ضد دیانت و خدای، یعنی دول استکباری بزرگ دنیا به ویژه آمریکا است؛ زیرا اکنون که پس از مبارزه طولانی با دین و خدا در شرق و غرب در دوران مدرنیته و پُست مدرنیته، آب از آسیاب افتاد، بر همگان روشن شد که هیچ تضادی میان دین و عقل حتی عقلانیت مدرن در شکل صحیح آن وجود ندارد و بزرگ‌ترین و جدی‌ترین حامی و منادی تفکر الحادی سکولاریسم و... نه طیف دانش‌آموختگان، فرهیختگان، و روشنفکران واقع بین غربی و شرقی بلکه دول استکباری و قدرت‌های بزرگ استعماری و در رأس آنها دولت آمریکا و صهیونیسم جهانی می‌باشند که آنان نیز نه در پی ترویج تمدن و تکنولوژی و دفاع از انسانیت و انسان‌ها و تأمین حقوق و آزادی‌های به ویژه ملل مستضعف، بلکه به عکس، در صدد مبارزه جدی با مظاهر تمدن و ترقی در سایر نقاط عالم و محور نوع تفکر بالنده و رهایی بخش به ویژه اسلام ناب محمدی (ص) می‌باشند تا در پناه شعارهای فریبنده حقوق و آزادی و دموکراسی و مدرنیسم به اهداف استعماری و منافع نامشروع استکباری خود دست یابند.

گواه روشن این حقیقت، به رسمیت نشناختن انقلاب‌های مردمی و آزادی خواهی در دنیا و از آن جمله انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران که از دموکراسی‌ترین کشورهای دنیاست؛ و نیز برخورد تبعیض آمیز با مسأله حقوق بشر و تفسیر سودجویانه و یکسویه از آن و نیز جنگ و خونریزی‌هایی که در سراسر دنیا به ویژه در بوسنی و هرزگوین، فلسطین و لبنان و غیر آن راه انداخته و انسانهای مظلوم و بلکه همه انسان‌ها و آرمان‌های انسانی و حتی عقلانیت مدرن را در این راه قربانی می‌کنند و به هیچ اعتراض و فریاد عدالت خواهی و حق طلبی وقعی نمی‌نهند!

برای این که سخن ما مستند شود و واقعیت امر درباره روشنفکران داخلی بر خوانندگان آشکارتر شود، برخی از سخنان صاحب نظریه «قبض و بسط تئوریک شریعت» در رابطه با ترویج عقل و دین سکولار شده و تفکر اومانستی را در اینجا می‌آوریم:

«دین امری قدسی و آسمانی است و دست بشر به آن نمی‌رسد و درک و فهم بشر از دین، فهم و معرفت بشری است نه معرفت دینی. شریعتِ عریان اگر هست (!؟) نزد شارع است. فهم دینی به طور مطلق متکی به فهم بیرون دینی است...»<sup>(۱)</sup> هر کجا عقل کار می‌کند قلمرو دین نیست... عالم رازآلود از عالم عقلانی جداست.<sup>(۲)</sup> دین نه عین علم است نه مولد آن و نه داور آن و نه دست دهنده روش آن و نه روانه به سوی هدف آن.<sup>(۳)</sup> فهم ما از دین متکی است به نوع انتظاراتی که از دین داریم و چنان نیست که از خود دین بفهمیم که باید از او چه بخواهیم...<sup>(۴)</sup> اگر امروز دین با سیاست یا دین با علم جمع نمی‌شود، ریشه‌اش در آن است که عقلانیت مدرن فضای عقلانیت پیشین را تنگ کرده است... تناسب یافتن آن (دین) با عقل جدید از آن روحیاتی است که اگر دین عقلانی نشود و با خرد جدید تناسب نیابد، عقل مدرن آن را طرد خواهد کرد!»<sup>(۵)</sup>

### مدرن و مدرنیسم و پیشینه تاریخی آن

می‌دانیم که عقلانیت مدرن، مهم‌ترین رهاورد دوران مدرن است. از این رو، شناخت عقلانیت مدرن و چگونگی پیدایش آن، مبتنی بر شناخت واژه‌های مدرن، مدرنیسم، دوران مدرن و تحولاتی است که در غرب رخ داده تا غرب به مرحله عقلانیت مدرن رسیده است.

واژه‌های مدرن «modern»، مدرنیسم «modernism» و پُست‌مدرنیسم «postmodernism» فرانسوی هستند و به معانی تازه، نو، جدید، نوآوری، نوگرایی، توسعه یافته‌گی و نظایر آن می‌باشند.<sup>(۶)</sup> مدرن یا مدرنیته و نیز پُست‌مدرنیته یا پسامدرن به دوران پس از رنسانس علمی - صنعتی در غرب (قرن پانزدهم به بعد) و به ویژه، به عصر روشنگری (= روشنگرایی یا عقل‌گرایی) یعنی قرون هفدهم و هیجدهم میلادی و پس از آن اطلاق می‌شود. دوران مدرنیته، دوران تجدد و تجدید و نوآوری در همه حوزه‌های فکری، فرهنگی، صنعتی، اقتصادی، اجتماعی و... در غرب به ویژه در اروپای جنوبی و فرانسه می‌باشد. به بیان روشن‌تر، رنسانس، انقلاب و دگرگونی همه جانبه‌ای است که در غرب

پس از دوران تاریک (قرون پنجم تا پانزدهم) به وجود آمد و موجب نوآوری و نوگرایی همه جانبه در اندیشه و عمل شهروندان جوامع غربی و مسیحی گردید.

در تعبیری دیگر، مدرنیسم، اصطلاحی است برای همه نهضت‌های اصلاح طلب در دوران رنسانس که همگی بر نیاز دین به تطبیق، سازگاری و هماهنگی با واقعیت‌های جهان مدرن تأکید دارند.

در تبیین بیش‌تر دوران رنسانس و رهاورد آن باید گفت: انقلاب صنعتی اروپا چهره زندگی انسان غربی را دگرگون کرده و همه چیز برای او شکل نوینی پیدا کرده بود. انسان غربی از این جهت احساس کامیابی و خوشبختی می‌کرد و خود را وامدار انقلاب رنسانس و تمدن جدید می‌دانست. برای او نوگرایی و تجدید یک هنجار و ارزش به شمار می‌رفت و از همین رو تا حد تقدیس تمدن جدید نیز پیش رفت.

«ایان باربور» درباره تأثیر مدرنیته بر دین و اندیشه دینی در غرب می‌نویسد:

«در مجموع، فلسفه تاریخ نوینی طرح شده بود که قائل بود انسان در همین زندگی فقط به مدد تلاش خود، به کمال دست خواهد یافت و تکنولوژی منشأ این رستگاری خواهد بود؛ و این به قول «کارل بکر» یک نوع «معاد اندیشی معاش‌آمیز» یا «آخرت اندیشی دنیاپرستی» بود؛ به عبارت دیگر، تجلی و تجسم تازه‌ای از مدینه الهی و آسمانی بر روی زمین تصور می‌کردند که علم و پیشرفت مادی خود به خود خوشبختی و فضیلت به بار می‌آورد. انسان می‌تواند بهشت را برای خود بر روی زمین بسازد.»<sup>(۷)</sup>

تکنولوژی و پیدایش زندگی راحت، تأثیری روانی بر انسان گذاشت، به طوری که انسان مدرن احساس می‌کرد به گذشته و تاریخ خود تعلق ندارد و ارزش‌ها و هنجارهای کهن وی تبدیل به ضد ارزش و ناهنجار شده‌اند.

چنین احساسی سبب شد که انسان مدرن از دیانت پیشین خود که قدمتی پانزده قرنی داشت - فاصله بگیرد و از آن دست شوید؛ چرا که در اندیشه او، عصر مدرن، فرهنگ و دین مدرن می‌طلبید و دیگر التزام به آیین دوره کهن و احکام آن در نظر انسان جدید مطرح نبود و باید همه چیز، حتی دین و اندیشه را از نو بسازد.

«ژان پل وایلم» می‌گوید:

نوگرایی و تجدد خواهی به عنوان از هم پاشیدگی و اضمحلال دین باوری ارزیابی می‌شد، صحبت از افول تقدس در جوامع صنعتی امکان‌پذیر بود.» (۸)

از دیگر عواملی که در روی آوری مردم به تجدد و نوگرایی و روی گردانی از معنویت و دین نقش داشت علم جامعه‌شناسی بود که داعیه طرح دین نوین متناسب با عصر مدرنیته را در سر می‌پرورانید. چنان که ژان پل وپلم می‌نویسد:

جامعه‌شناسی، خود را به عنوان جایگزینی نوین برای دین و فلسفه و ماورای طبیعت به حساب می‌آورد و ورود و دخالت جامعه‌شناسی در جریان نوگرایی و تجدد این پیامد را داشته است که جامعه‌شناسان مایل بودند تا در مورد تجدد و نوگرایی به عنوان روند مخالف با دین‌گرایی بیندیشند.» (۹)

تعریفی که یکی از روشنفکران داخلی از «انسان مدرن» ارائه می‌کند، چنین است:

«به طور کلی انسان مدرن انسانی است منتقد و متعرض (در برابر انسان آرام و منقاد سنتی)، طالب تغییر جهان (نه فقط طالب تفسیر جهان)، طالب انقلاب (نه فقط اصلاح)، فعال (نه منفعل)، قانع به شک و دغدغه (نه طالب یقین)، طالب وضوح و سبب دانی (نه حیرت و راز)، طالب بطرو طرب (نه اندوه و فراق)، در یاد زندگی (نه یاد مرگ)، طالب حقوق (نه فقط تکالیف)، صاحب هنر مبدعانه (نه فقط تقلید از طبیعت)، متوجه به بیرون (نه فقط درون)، محب دنیا (نه تارک دنیا)، متصرف در دنیا و واجد اخلاق در خور آن (نه فقط متمتع از آن)، به کارگیرنده عقل برای نقد (نه فقط فهم) و غافل از بندگی و مباهی به صانع بودن و غافل از مصنوع بودن خویش.» (۱۰)

چنین تعریفی از انسان مدرن، بر اساس «اومانیزم» است که انسان در این تفکر، محور و مدار هستی و خدای خود است؛ مفهوم اومانیزم به قول سیموندز چنین است:

«جوهر اومانیزم دریافت تازه و مهمی از شأن انسان به عنوان موجودی معقول و جدا از مقررات الهیاتی است و دریافت عمیق این مطلب که تنها ادبیات کلاسیک، ماهیت بشر را در آزادی کامل فکری و اخلاقی نشان داده است.» (۱۱)

فوئر باخ، نیز در تفسیر و تعریف اومانیسیم می‌گوید:

«انسان خدای انسان است» یا «خداوند چیزی جز خود انسان در نظر خود انسان نیست.» (۱۲)

آنچه درباره دوران مدرنیسم گفته شد، به نظر می‌رسد هنوز نتوانستیم مفهوم روشنی از مدرنیسم دوران مدرن ارائه کنیم؛ زیرا درباره دوران مدرن و مدرنیسم میان خود غربیان اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از آنها «روزگار مدرن» را فاصله میان رنسانس و انقلاب فرانسه می‌دانند؛ کسان دیگری هستند که آغاز صنعتی شدن جوامع اروپایی، پیدایش وجه تولید سرمایه داری و تعمیم کالایی را آغاز مدرنیته می‌دانند. حتی بعضی‌ها حد نهایی مدرنیته را میان سده بیستم و حتی امروز می‌شناسند. (۱۳)

آنتونی گیدنز می‌نویسد:

«در مجموع، مدرنیسم اصطلاحاً به شیوه‌هایی از زندگی یا سازمان اجتماعی مربوط می‌شود که از سده هفدهم به بعد در اروپا پیداشد و به تدریج نفوذی کم و بیش جهانی پیدا کرد.» (۱۴)

هالینگ دیل، یکی از تئوریسین‌های مدرنیسم، عواملی نظیر شکست قدرت دینی کلیسا و تزلزل سلطه نهایی نهادهای مذهبی، ظهور و پیدایش علوم تجربی و احیای دانش و معرفت‌شناسی به سبکی نوین را از جمله عوامل زمینه‌سازی می‌شناسد که فضای باز مناسبی را برای شکوفایی فلسفه نوین در غرب فراهم آورد. (۱۵)

در فرهنگ پیشرفته واژگان آکسفورد، اصطلاح مدرنیسم به عنوان نماد اندیشه‌ها و شیوه‌های نوینی به کار رفته است که جایگزین اندیشه‌ها و شیوه‌های سنتی گردیده و همه جوانب و زمینه‌های زندگی فردی و اجتماعی انسان غربی به ویژه جنبه‌های مرتبط با دین، معرفت دینی، هنر و زیبایی او را در بر گرفته است. (۱۶)

نیز میل به کشف و اکتشاف علمی و احساس تهی‌دستی و بی‌مایگی علمی اروپا در قرن پانزدهم، اصلاحات دینی پروتستانی در قرن شانزدهم و انقلاب علمی - صنعتی قرن هفدهم از عمده عواملی هستند که تأثیر عمیق در پیشرفت اندیشه نوگرایی غربی بر جای گذاشتند. دو قرن هفدهم و هیجدهم آغاز اوج‌گیری و رشد و نمو نظریه نوین در ابعاد گوناگون دینی، فرهنگی، علمی و سیاسی نسبت به جهان بود. تکون چنین بینشی نوین بود که زمینه پیدایش جهانی نوین را فراهم کرد. در نتیجه، دنیای جدیدی از صنعت، شغل،

بازار، شهر سازی، شهروندی و... را پدید آورد و جایگزین نظام سنتی کرد. نیز از ویژگی‌های برجسته دوران مدرنیسم، پیدایش نظام‌های فکری، سیاسی و اقتصادی: کاپیتالیسم، سکولاریسم، دموکراسی لیبرال، اومانیسم (انسان‌گرایی)، راسیونالیسم (عقل‌گرایی) و غیر آن است.

بنابراین، مدرنیسم به مفهوم آغاز یک فرایند مهیج از تغییرات و تحولاتی بود که از طریق آن، شیوه‌های زندگی زیرورو شد و همه جوانب زندگی فردی و اجتماعی غربیان از شیوه سنتی آن خارج و شکل نوینی پیدا کرد. (۱۷)

### عقلانیت مدرن، مهم‌ترین رهاورد مدرنیسم

اگر در دوران مدرنیسم اختلاف باشد اما در این اختلاف نیست که ایدئولوژی مدرنیسم همپای نو شدن (= مدرنیزاسیون) جوامع غربی و اروپایی شکل گرفته و کانون و هسته مرکزی آن را نیز «عقلانیت» تشکیل داده است. به قول یکی از نویسندگان:

«مدرنیته به مفهوم «باور به عقل» همان قدر وابسته است که به مفهوم «پیشرفت» در معنایی کلی و «پیشرفت عقل انسانی» در معنایی خاص». (۱۸)

به گفته «ماکس وبر»:

«مفهوم اصلی و کلیدی در مدرنیته، خردباوری و خردورزی انسانی است». (۱۹)

هگل نیز پا را فراتر گذاشته و گفته:

«آنچه عقلانی است واقعی، و آنچه واقعی است عقلانی است». (۲۰)

بنابراین، مدرنیته یعنی خرد باوری و تلاش برای عقلانی کردن هر چیز، شکستن و ویران کردن عادت‌های اجتماعی و باورهای سنتی همراه با پشت سر نهادن ارزش‌ها، حس‌ها و باورها و در یک کلام، تغییر شیوه‌های مادی و فکری زندگی کهن. (۲۱)

گفتنی است در دوران مدرن، مقطعی خاص وجود دارد که در پیدایش و شکوفایی عقلانیت مدرن نقش تعیین‌کننده و بیشتری داشته است و آن «عصر روشنگری» است. توضیح آن که دوران جدید در غرب در رویکردی دیگر، به سه بخش: رنسانس، نهضت اصلاح دینی (رفورماسیون reformation) و روشنگری قابل تقسیم است.

رנסانس یا عصر نوزایی و تجدید حیات رم و یونان باستان که اوج آن در اواسط قرن پانزدهم میلادی بود، سرآغاز رشد و بالندگی انسان گرایی (اومانیزم) شد. ارنست کاسیرر می‌گوید:

«رנסانس در جستجوی دینی بود که این جهان و عقل انسان را تأیید و ارزش و اعتبار ویژه این دو را تصدیق نموده و دلیل واقعی و مَهر و نشان الوهیت را نه در تحقیر و ویرانی این جهان و عقل انسان، بلکه در ارج نهادن به این دو، بیابد.» (۲۲)

نهضت اصلاح دینی نیز که موجب پیدایش مذهب پروتستان و یا نهضت پروتستانیزم شد، در قرن شانزدهم برای اصلاح آیین کاتولیک آغاز گردید و این نهضت علیه دستگاه کلیسا و سوء استفاده‌های اربابان کلیسا از دین و مذهب مسیحی انجام شد. (۲۳)

اما عصر روشنگری را که در طول دو قرن هفدهم و هیجدهم صورت گرفت، باید دوران به بارنشستن و شکوفایی دوران جدید (= مدرنیته) نامید. انسان گرایی قرن پانزدهم در قالب خردگرایی این عصر به نقطه اوج و کمال خود رسید. مشخصه بارز این عصر را باید همان عقل گرایی محض دانست؛ یعنی اعتقاد به تقدم بی قید و شرط اندیشه و خرد آدمی بر همه چیز. (۲۴)

به لحاظ نظری، عصر روشنگری بیشترین تأثیر را بر سکولاریسم گذاشت؛ زیرا سکولاریسم نهضت و رویکردی است که ناظر به نقش انسان در عالم است و بر استقلال عقل آدمی در تمام عرصه‌ها تأکید می‌ورزد.

بدین ترتیب، سکولاریسم گام به گام مرجعیت دین را در امور مختلف نظری و عملی به عقب‌زد و انسان‌مداری (اومانیزم) و خرد محوری (راسیونالیسم) را در شوون گوناگون حیات آدمی گسترانید.

عقلانیت نوین (= مدرن) که پایه و اساس سکولاریسم و در واقع خدای سکولاریست‌ها و مرجع تمام و کمال آنها به شمار می‌آید بر «راززدایی» تأکید دارد و هرگز به صرف رازآلود (= غیبی) بودن باورها و اعتقاد رایج دینی تسلیم آنها نمی‌شود، بلکه اعتقادات و آموزه‌های دینی را در صورتی که غیر رازآلود و عقل پسند (البته عقل مدرن) باشند می‌پذیرد. روشن است راززدایی به این معنا چیزی جز دین زدایی نیست چنان که



یکی از همین روشنفکران می‌گوید:

«اگر از دین اسطوره‌زدایی یا راززدایی شود دیگر دینی باقی

نمی‌ماند.» (۲۵)

بنابراین، می‌توان گفت که عقلانیت مدرن، فرزند دوران عقل‌گرایی و روشنگری بود که پس از رنسانس در غرب رخ نمود و در واقع خیزش تند غرب علیه تمام نمادهای مذهبی بود. عقلانیت مدرن بر فلسفه و بینشی استوار بود که به آدمی جرأت داد تا جهان را بدون حضور خداوند تحلیل و توجیه کند و نهایتاً زمام امور را به دست علوم تجربی بسپارد تا دموکراسی و تکنوکراسی را پدید آورند. عقل مدرن، عقل تجربی است و از بدی و خوبی فاعل یا فعل سخن نمی‌گوید، بلکه سخن از سود و زیان افعال دارد؛ و چنین بود که تفکر سکولار، یعنی تبیین مستقل امور اخلاقی و طبیعی، بدون توسل به حضور خداوند، متولد و مستقر شد. قصه سکولاریسم، قصه عقل غیر دینی است که اگر چه ضد دینی نیست، دینی هم نمی‌باشد. (۲۶)

عقل مدرن، جزئی‌نگر، طبیعت‌گرا و بریده از خدا و عالم ماورایی است. عقل مدرن، هدفش صرفاً تصرف در دنیا و تسلط بر طبیعت بوده و روح سرمایه‌داری جدید قرار گرفته است. عقل مدرن، سیطره آشکار نفس اماره بر انسان مدرن و سکولار است که فرامین و خواسته‌های خود را بر فرامین خدا ترجیح داده و با نفی خدا، انسان را مالک هستی و محور و اساس آن قرار داده است.

کوتاه سخن این که عقل مدرن با دور شدن از هویت اصیل و جایگاه اصلی‌اش به جای این که به عنوان «پیامبر درونی» هدایت همه جانبه مادی و معنوی انسان را همراه با «پیامبر برون» یعنی دین بر عهده گیرد، همنشین حس و تحیل شده و با تأکید بر جهان‌بینی تجربی و حسی به انکار خدا و واقعیت‌های فراحسی پرداخته و انسان را میزان و معیار همه چیز معرفی کرده است، آن هم انسانی که در حد حیوان تنزل نموده، سر در آخور طبیعت نهاده و آرمان‌نهایی‌اش را رسیدن به لذائذ مادی و تأمین انتظارات و خواسته‌های نفسانی خود دانسته است. (۲۷)

اینک که با پیشینه تاریخی و چگونگی پیدایش عقلانیت مدرن و نیز برخی از ویژگی‌های مهم آن آشنا شدیم، به بیان تفاوت‌های میان عقلانیت مدرن و عقلانیت دینی می‌پردازیم.

## تفاوت‌های عقلانیت دینی و عقلانیت مدرن

پیش از طرح تفاوت‌ها، ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

نخست این که آنچه مورد نقد ما در این مقاله است «عقلانیت مدرن» با ویژگی‌های ذکر شده و نیز ویژگی‌هایی است که در ضمن بر شمردن تفاوت‌ها خواهد آمد، نه اصل عقلانیت، زیرا اصل عقلانیت مورد تأیید و تأکید دین جاوید و جهانی اسلام است، در حالی که عقلانیت مدرن در سیلاب تجددگرایی دوران مدرن غرب، آنچنان غرق شده و در گرداب مظاهر مادی و دنیاگرایی آن اسیر گشته که تنها وسیله و ابزاری برای مبارزه با فرهنگ دینی، معنویت و خداپرستی، و نیز سبب تقویت شیطان و ورزی قدرت‌های استکباری و دین ستیزی روشنفکران و سیاستمداران وابسته به آنها شده است.

از این رو، نقد و نفی عقلانیت مدرن، هرگز به معنای نقد و نفی رهاورد پسندیده دنیای مدرن، یعنی پیشرفت صنعت و تمدن نیست. چه این که اساساً خرد ورزی درست و تعقل و تفکر باینده در فرهنگ دینی بهترین عبادت و زمینه ساز سعادت‌مندی و رشد یابندگی معرفی شده است.

دوم این که سخن از عقلانیت مدرن در غرب، هرگز بدین معنا نیست که همه غربیان به ویژه طیف اندیشمند و روشنفکر راستین آن دیار، به اتفاق این نوع عقلانیت را قبول دارند؛ زیرا اصل مدرنیسم و تجدد به معنای پشت‌پازدن به همه ارزش‌های دینی و اخلاقی که متکی بر سکولاریسم، اومانیسم و راسیونالیسم است، در غرب با مخالفت‌های جدی مواجه شده و از سوی اندیشمندان، روشنفکران، جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بسیاری مورد نقد و نفی واقع شده است. بنابراین، عقلانیت مدرن و تفکر اومانیستی، تفکر جمعی غربیان نبوده و در نتیجه، نقد و نفی ما هم متوجه همه شهروندان غربی و متفکران آنان نیست.

سوم، چنان که اشارت رفت، گذشت زمان نشان داد که القای تعارض میان «عقل و دین»، «علم و دین»، دین و دنیا و دین و سیاست، به عنوان نوک پیکان تعارض میان «دین و تجدد»، دور از واقعیت است؛ زیرا اگر مسأله به دور از جو سازی‌های سیاسی، تبلیغات رسانه‌ای، خودخواهی‌ها و عنادورزی‌ها، بررسی شود، روشن خواهد شد که هرگز چنین تعارض و تضاد ادعایی در میان نبوده و نخواهد بود. گواه روشن آن، گرایش روز افزون به ویژه غربیان به مذهب، اخلاق و معنویت و خدا به ویژه پس از پیروزی

انقلاب اسلامی ایران از یکسو و شکست و اضمحلال تفکر الحادئ کمونیسم از سوی دیگر است. تا جایی که از نیمه دوم قرن بیستم یعنی در اوج دوران مدرنیسم بیش تر از پیش دانشمندان به دین پژوهی در ابعاد مختلف جامعه شناختی، روان شناختی و... روی آوردند و دائرة المعارف های بزرگ دین پژوهی تدوین کردند که یک نمونه آن «دائرة المعارف بزرگ میرچالیاده» می باشد.

به عنوان نمونه، به گفته ژان پل ویلم: «ایالات متحده آمریکا و ژاپن، دو کشوری که به ویژه سمبل تجدد هستند مثال های خوبی از مواردی می باشند که دین و تجدد را با هم وفق داده اند؛ زیرا گرایش به دین و مذهب در آمریکا به قدری بالاست که بیش از ۴۰٪ مردم آمریکا به طور جدی پایبند به دین بوده و به وظایف دینی خود عمل می کنند و نیز در ژاپن صنعتی شدن در چارچوب یک نظام حاکمیت دینی انجام شده و آمار دینی نشان می دهد که همه ساله حدود هشتاد میلیون ژاپنی به هنگام تحویل سال نو (هاتسوموده) برای شرکت در مراسم و جشن های دینی مربوط به معابد بزرگ می روند تا سلامتی و تندرستی برای خود کسب کنند!» (۲۸)

بنابراین، واقعیت همان است که «مارتین لوتر» گفته:

«وضع کنونی مغرب زمین با نظر به پیشرفت علم و فن آوری و تنظیم پدیده ها و روابط مردم در زندگی اجتماعی معلول کنار گذاشتن و حذف دین الهی فطری از جامعه نیست، بلکه معلول دین سازانی است که برای خودکامگی های خود دین الهی را - که عامل زنده بشری است - مطابق هوا و هوس های خویش تفسیر و تطبیق و اجرا می کردند. وقتی که مردم مغرب زمین به بهانه حذف مزاحمت «حیات معقول» خود، دین را کنار گذاشتند، در حقیقت آن دینی را که ساخته شده متصدیان دین بود و ضد علم و پیشرفت و آزادی معقول و عدالت و کرامت ذاتی انسانی بود، کنار گذاشتند.» (۲۹)

اما برخی از تفاوت های عمده میان عقلانیت دینی و عقلانیت مدرن، عبارتند از:

۱- یکی از تفاوت های مهم عقلانیت دینی و عقلانیت مدرن، این است که طرفداران عقل مدرن چه در خود غرب و چه داخل جامعه ما، مدعی اند که عقل مدرن توان رسیدن

به واقع را دارد و توانایی مدیریت و اداره همه شؤون زندگی انسانی را به طور کامل دارا بوده و لذا دیگر نیازی به دین و مدیریت دینی نیست. البته چنان که دیدیم مراد از واقع در تفکر عقل گرایان مدرنیست افراطی، واقعیت‌های موجود در زندگی دنیوی و مادی بوده و شؤون زندگی همین دنیا مرادشان است و بس.

در حالی که می‌دانیم نه همه واقعیت‌ها منحصر به واقعیت‌های دنیوی و مادی بوده و نه عقل مدرن با ویژگی‌های برشمرده توان رسیدن به همه واقعیت‌های مادی و معنوی و در نتیجه، خوشبخت کردن انسان و رساندنش به همه واقعیت‌های مادی و معنوی زندگی را دارد؛ زیرا رفاه زندگی و سعادت دنیوی هر چقدر هم کامل و عالی باشد ولی تنها بخشی از سعادت‌مندی و رستگاری حقیقی انسان واقع‌گرا و حقیقت‌جو می‌تواند باشد و بس. عقل دینی در یک تقسیم‌بندی که در منابع اسلامی از آن به عمل آمده و تحت عنوان «عقل معاد» و «عقل معاش» از آن یاد شده،<sup>(۳۰)</sup> علاوه بر عرصه‌های زندگی دنیوی و مادی، حیات معنوی و اخروی را هم زیر پوشش خود قرار داده است؛ زیرا مراد از عقل معاد، عمدتاً اندیشه‌های عقلانی مربوط به ساحت زندگی معنوی و اخروی است. چنان که امام جعفر صادق (ع) در تعریف چنین عقلی فرمود:

«عقل آن است که با آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید.»<sup>(۳۱)</sup>

اما مراد از عقل معاش چنان که از نامش پیداست اندیشه‌های عقلانی و یا مدیریت عقلانی مربوط به زندگی دنیوی و چاره‌اندیشی درباره معضلات و مشکلات آن است؛ یعنی به کمک عقل دینی راهکارها و تدابیر عقلی سازگار با موازین شرعی را به دست آوردن و چراغ راه و عمل خویش در زندگی قرار دادن است.

راز اهمیت چنین عقل مصلحت‌اندیشی (عقل معاش) این است که در تفکر دینی (اسلامی) زندگی بدون برخورداري از اندیشه دقیق و تدبیر عقلانی، موجب گمراهی و سردرگمی بوده و انسان فاقد اندیشه و محاسبه عقلی در زندگی، سرانجامی جز سرگشتگی و دور ماندن از حیات متعالی نخواهد داشت، و در نتیجه خرابی معاش و زندگی دنیوی، خرابی معاد و زندگی اخروی را نیز به دنبال خواهد داشت. چه این که فرموده‌اند:

«مَنْ لَا مَعَاشَ لَهُ لَا مَعَادَ لَهُ.»

بنابراین، عقل دینی با عقل مدرن، در اصل موضوع تکاپو برای یافتن حیات معقول شریک است، ولی حیات معقول مورد نظر در عقلانیت مدرن را که واقعیت‌ها در آن به

امور مادی و صرف حیات طبیعی دنیوی محدود شده قبول نداشته و چنین حیاتی را «کاریکاتوری از حیات طبیعی مسخ شده، بیش نمی‌داند»؛ زیرا حیات معقول در تفکر دینی (اسلامی) «نوعی از زندگی است که در آن همه استعداد‌های وجود آدمی تا آن جا که مقدور است در برطرف ساختن نیازهای مادی و معنوی او به فعلیت برسد و در پرتو آن انسان به کمال مطلوب الهی و آرمان‌های متعالی انسانی نایل آید». این همان زندگی است که در کلام خداوندی «قرآن» به «حیات طیبه»، «حیات مستند به بینه» و «حیات حقیقی» (۳۲) نامگذاری شده و زندگی آرمانی و توأم با سعادت‌مندی و رستگاری دو جهانی اعلام گشته است. (۳۳)

۲- عقل مدرن غربی با اصل و محور قرار دادن انسان سکولار و بریده از خدا و برآوردن خواسته‌ها، انتظارات و امیال نفسانی او کار را به جایی رسانده که انسان مدرن و متمدن غربی تن به پست‌ترین و زشت‌ترین کارهای خلاف عقل و اخلاق داده و توحش و بربریت بدوی را تمدن و ترقی پنداشته است. ازدواج مرد با مرد و همجنس‌بازی، برهنگی و ابتذال فرهنگی، دریده شدن حریم خانواده و حتی تجاوز به محارم از نمونه‌های بارز آن است.

اما عقل دینی در پرتو هدایت و تربیت‌های دینی، به چنان تفکر و بینش بالنده‌ای رسیده که میدان دادن به نفس اماره و برآوردن همه خواسته‌ها و انتظارات کنترل نشده و تعدیل نگشته آن را نه تنها نشانه خردورزی، تمدن و ترقی نمی‌داند، بلکه بدترین نوع جهالت، اسارت و بردگی و دور شدن از شرافت و کرامت انسانی می‌شمارد.

امام علی (ع) درباره نقش سازنده عقل دینی در کنترل غرائز می‌فرماید:

«لِلنَّفْسِ حَوَاطِئٌ لِلْهَوَىٰ وَالْعُقُولُ تَرْجُؤُ وَتَنْهَى...» (۳۴)

نفس اماره بشر بر اساس هواها و تمایلات ناروا خاطرات و تخیلاتی در خود می‌پرورد ولی عقول (حقیقت بین و خیر اندیش) مانع اجرای آن خاطرات شده و آدمی را از اعمال تمنیات و خواسته‌های (کنترل نشده) خود باز می‌دارد.

تعدیل غرائز و خواسته‌های انسانی، واقعیتی است که جامعه شناسان و روان شناسان برای بقای حیات اجتماعی بشر و دوری از هرج و مرج، ضروری می‌دانند.

۳- عقل مدرن غربی با جزئی‌نگری و سودطلبی مادی، از بعد نظری و کلان‌اندیشی به

عقل عملی و جزئی نگری تنزل کرده و در نتیجه، از تفکر عقلانی و اقامه براهین عقلی برای اثبات خدا و ماورای ماده ناتوان گشته و خود، جانشین دین و خدا در زمین شده است. به تعبیر کانت:

«سرچشمه همه حقایق دینی و اخلاقی و خدا تلقی گردیده است!» (۳۵)

عقل مدرن همچنین در تحلیل مسائل به صرف شک و گمان اکتفا کرده است. اما عقل دینی، خود وسیله‌ای برای نیل به حقیقت و رسیدن به حقایق اصیل زندگی دنیوی و آخروی است؛ یعنی توسط عقل و براهین عقلی، حقایق دینی (خدا، ضرورت دین و دین داری، ضرورت بایسته‌های اخلاقی و...) اثبات می‌شود. پس عقل دینی حیثیت «کاشفیت» دارد و کاشف از حقایق مادی غیر مادی است نه مبنا و منشأ و پدید آورنده ارزش‌های اخلاقی و جانشین خدا و دین او؛ زیرا امام سجاد (ع) فرمود:

إِنَّ دِينَ اللَّهِ لِأَيُّضَابٍ بِالْأَعْقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَائِيسِ  
الْفَاسِدَةِ. (۳۶)

هرگز دین خدا با عقول ناقص (بشری) و آرا و افکار باطل و مقایسه‌های (= حدس و گمانهای ظنی) فاسد به دست نمی‌آید.

۴- از تفاوت‌های مهم دیگر عقلانیت دینی با عقلانیت مدرن این است که عقل مدرن بر «لیبرالیسم دینی - سیاسی» تکیه دارد که توسط متفکرانی چون «شلایر ماخر» (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴) و همفکران او بنیان گذاری شد؛ زیرا مدرن و مدرنیسم را جلوه‌هایی از لیبرالیسم دینی می‌دانند، و چنان که می‌دانیم لیبرالیسم دینی و سیاسی بر سکولاریسم و پلورالیسم دینی (= کثرت‌گرایی دینی) استوار است. سکولاریسم با نگرش جدایی دین از سیاست، مهم‌ترین تفکیک را میان حوزه امور شخصی و امور اجتماعی قائل است و بر فردگرایی افراطی، آزادی بی حساب و کتاب به ویژه بر آزادی عقیده و بیان و نیز تسامح و تساهل و محور قرار دادن حقوق شخصی و اصالت فرد تأکید می‌ورزد.

همین ویژگی‌های سکولاریسم به نوعی در پلورالیسم دینی نیز مطرح است، چه این که خاستگاه هر دو یکی است و آن تفکر لیبرالیستی می‌باشد و لیبرالیست‌ها همگی بر اهمیت تساهل و مدارا، حقوق و آزادی‌های فردی و احترام به حقوق و آرا و عقاید افراد تأکید می‌کنند.

اما عقلانیت دینی (= تفکر اسلامی)، نسبت به سکولاریزه شدن دین و عقل چنان که پیش‌تر گذشت - معترض بوده و آن را بر نمی‌تابد و اساساً عقل و دین را از یکدیگر جدا و

معارض هم نمی‌داند. آزادی‌ها و حقوق فردی را هم تا آنجا می‌پذیرد که اولاً مشروع و منطبق با موازین دینی باشد و ثانیاً با حقوق و آزادی‌های اجتماعی و شهروندان دیگر اصطکاک نداشته باشد؛ زیرا در نگرش دینی به حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی هر دو احترام گذاشته می‌شود.

اما تساهل و تسامح به معنای غربی‌اش که مساوی با ولنگاری و نادیده انگاری ارزش‌ها است، مورد قبول عقلانیت دینی و تفکر اسلامی نیست؛ زیرا چنین نگرشی، مستلزم بی‌تعهدی، بی‌مسئولیتی و بی‌تفاوتی نسبت به امور و اعالی است که از دیگران و حتی از نزدیک‌ترین افراد یعنی زن و فرزند سر می‌زند و نتیجه‌اش بر هم خوردن کانون گرم خانواده و جدایی و بی‌توجهی نسبت به یکدیگر است که به هیچ وجه با فرهنگ اسلامی سازگاری ندارد.

اما تأکید بر آزادی عقیده و بیان و محترم شمردن عقیده و باور دینی دیگران، - که واکنشی در برابر جزم اندیشی مسیحی و پوچ انگاری اندیشه‌ها و باورهای ناهمسو با کلیسا می‌باشد (۳۷) - چیز خوب و با ارزشی بوده و از اصول تفکر اسلامی به شمار می‌آید. ولی این سخن با سخن برخی از روشنفکران داخلی که در راستای ترویج تفکر لیبرالیستی، مسأله پلورالیسم دینی را مطرح می‌کنند و سخن آنان به نفی حقانیت اسلام به عنوان دین خاتم و ناخالص جلوه دادن اسلام ناب محمدی (ص) (= تشیع و مکتب اهل بیت (ع)) و همسان انگاری همه ادیان و مذاهب توحیدی و غیر توحیدی، می‌انجامد، تفاوت دارد. (۳۸)

پی نوشت‌ها:

- ۱ - برخی از مدعیات نویسنده کتاب «قبض و بسط تئوریک شریعت»، عبدالکریم سروش، به ویژه ص ۸۰، ۹۸، ۱۵۸، ۱۸۵، نشر مؤسسه فرهنگی صراط، بهار ۱۳۷۰.
- ۲ - کیان، شماره ۴۳، قسمت‌هایی از مقاله «راز و رازدایی»، عبدالکریم سروش، ص ۲۱ و ۲۳.
- ۳ - کیان، شماره ۲۶، مقاله «معنا و مبنای سکولاریسم»، عبدالکریم سروش، ص ۸.
- ۴ - کیان، شماره ۲۳، مقاله «آن که به نام بازگان بود نه به صفت»، سروش، ص ۱۶.
- ۵ - کیان، شماره ۴۳، قسمت‌هایی از مقاله راز و رازدایی، ص ۲۱ - ۲۲.
- ۶ - فرهنگ معین، ج ۳، ص ۳۹۶۶ - ۳۹۶۷، انتشارات امیرکبیر، چاپ ۱۳۶۰.
- ۷ - علم و دین، ترجمه خرمشاهی (بهاء‌الدین)، ص ۷۹، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۸ - جامعه‌شناسی ادیان، ژان پل ویلم، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۱۳۱، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۷.
- ۹ - همان، ص ۱۳۳.
- ۱۰ - کیان، شماره ۲۶، قسمت‌هایی از مقاله «معنا و مبنای سکولاریزم»، سروش، ص ۶.
- ۱۱ - اومانسیم، تونی دیویس، ترجمه عباس مخبر، ص ۳۱، نشر مرکز.

- ۱۲ - همان، ص ۳۸.
- ۱۳ - ر.ک: مدرنیته و اندیشه انتقادی، بابک احمدی، ص ۸ - ۹، نشر مرکز، ۷۳.
- ۱۴ - پیامدهای مدرنیست، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۴، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۵ - میانی و تاریخ فلسفه غرب، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، ص ۱۳۷، نشر کیان، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۶ - به نقل از غرب‌شناسی، سید احمد رهنمایی، ص ۹۹ انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، قم.
- ۱۷ - برای تحقیق بیشتر ر.ک. همان، فصل چهارم (مدرنیسم).
- ۱۸ - مدرنیته و اندیشه انتقادی، ص ۱۰.
- ۱۹ - همان، ص ۲۹.
- ۲۰ - همان، ص ۱۸، به نقل از سخن هگل در پیشگفتار کتاب فلسفه حقوق.
- ۲۱ - همان، ص ۱۱.
- ۲۲ - فلسفه روشنگری، ارنست کاسیرر، ترجمه ید... موقن، ص ۲۱۴، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۰.
- ۲۳ - ر.ک: علم و دین، باریور، ترجمه خرمشاهی، پاورقی، ص ۱۰.
- ۲۴ - ر.ک: همان، ص ۷۰ - ۷۱.
- ۲۵ - ر.ک: کیان، شماره ۴۳، مقاله «راز و رازدایی»، عبدالکریم سروش، ص ۲۲.
- ۲۶ - گوشه‌هایی از اظهارات دکتر عبدالکریم سروش در مقاله «معنا و مبنای سکولاریسم» ر.ک: کیان، شماره ۲۶، ص ۱۱.
- ۲۷ - این قسمت برگرفته از: علم و دین، باریور، ص ۷۱ - ۹۹، سیر فلسفه در اروپا، آلبرت آوی، ترجمه دکتر علی اصغر حلبی، به ویژه ص ۱۹۲ - ۲۰۰، انتشارات زوار، تهران؛ نقدی بر میانی معرفت‌شناسی اومانیستی، مریم صانع پور، ص ۱۷ - ۳۷، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- ۲۸ - جامعه‌شناسی ادیان، ترجمه گواهی، ص ۱۳۵ - ۱۳۶.
- ۲۹ - به نقل از همان، ص ۱۸۸.
- ۳۰ - ر.ک: بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۰ «مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۶، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- ۳۱ - همان، ج ۱، ص ۱۱۶.
- ۳۲ - ر.ک: نحل (۱۶)، آیه ۹۷؛ ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷.
- ۳۳ - برای تحقیق بیشتر ر.ک: فلسفه دین، علامه محمد تقی جعفری، تدوین عبدالله نصری، ص ۳۴۷ - ۳۴۹، تهران، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۳۴ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۵، بخشی از خطبه مفصل و معروف به «خطبه الوسيله».
- ۳۵ - ایمان‌نول کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) فیلسوف و متفکر بزرگ آلمانی که متأثر از فلاسفه تجربه‌گرایی چون دیوید هیوم (۱۷۱۱ - ۱۷۷۴) می‌باشد و این نظریه هیوم که می‌گوید: «هیچ معرفتی جدا از تجربه وجود ندارد» را درست پذیرفته است و بر این عقیده است که «تجربه اخلاقی و عقل عملی، مبدأ پیدایش عقاید دینی می‌باشد و اندیشه وجود حقیقی خدا را موجه می‌سازد» ر.ک: علم و دین، باریور، ص ۹۱ - ۹۷.
- ۳۶ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰۳.
- ۳۷ - ر.ک: مباحث پلورالیسم دینی، جان هیک، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۲۴۳ - ۲۴۵، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- ۳۸ - ر.ک: کیان، شماره ۳۶، مقاله «پلورالیسم دینی» عبدالکریم سروش، ص ۱۲.